

جایگاه توسعه خاورمیانه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

علی فلاح نژاد^۱

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۳/۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۷

چکیده:

از آنجا که توسعه نیازمند آرامش و امنیت می‌باشد، بیشتر نواحی منطقه خاورمیانه به دلیل وجود بحران‌های متعدد و طولانی نتوانسته زمینه‌های ورود به عرصه توسعه را فراهم نماید. بحران‌های داخلی و خارجی که برآمده از ماهیت دولت اقتدارگرا و رانتیر و مداخله قدرت‌های بزرگ و نیز ایدئولوژیک شدن فضای سیاسی اقتصادی منطقه می‌باشد، موجب گردیده خاورمیانه نتواند با عنایت به معیارهای کلان و اصولی توسعه، وارد مدار توسعه یافتگی گردد. پرسش عمده این است که چرا خاورمیانه در مقام مقایسه با دیگر مناطق در حال توسعه و با وجود پتانسیل‌های طبیعی و انسانی هنوز نتوانسته به فاز توسعه گام نهد؟ فرضیه مقاله عبارت است از اینکه: حاکمیت فضای امنیتی و ایدئولوژیک در منطقه خاورمیانه در عصر جهانی شدن مانع اصلی در مسیر توسعه کشورهای این منطقه بوده است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است. هدف عمده پژوهش حاضر ارائه تصویری هرچند کلی از چشم انداز توسعه در منطقه حساس خاورمیانه بوده است. یافته پژوهش نیز آن است که تداوم روندهای توسعه نیافتگی منطقه خاورمیانه در عصر جهانی شدن و حاکمیت فضای امنیتی و ایدئولوژیک پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مازاد اقتصادی را از منطقه خارج می‌نماید و موجبات تداوم عقب ماندگی و توسعه توسعه نیافتگی این منطقه شده است.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، دولت رانتیر، ایدئولوژی، توسعه توسعه

نیافتگی

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خرم آباد، خرم آباد، ایران

مقدمه:

اقتصاد سیاسی بین‌الملل در زمینه تاثیر متقابل اقتصاد و سیاست در مسایل جهانی بحث و بررسی می‌کند. در جهان امروز، وجود موازی و کنش متقابل دولت و بازار، اقتصاد سیاسی را به وجود آورده است. بدون دولت و بازار، اقتصاد سیاسی وجود نخواهد داشت. مساله اصلی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل این است که چه چیزی وقایع را در اقتصاد جهانی هدایت می‌کند و به شرح آنها می‌پردازد. این حوزه مطالعاتی تا دهه ۱۹۷۰ تقریباً فراموش شده بود. در اوایل این دهه روابط بین‌الملل شروع به تغییر نمود و مسایل اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار شدند. شکست ویتنام و محدودیت‌های اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۶۰ باعث شد تا هژمونی ایالات متحده کاهش یابد. در دهه ۱۹۷۰، بحران نفتی ناشی از تحریم صدور نفت اعراب به غرب بیش از پیش ارتباط تنگاتنگ اقتصاد و سیاست را به رخ کشید. در همین دوره، مطالعاتی در باب روابط اقتصاد و روابط بین‌الملل و وابستگی متقابل اقتصادی و تاثیرات آن بر روابط بین‌الملل توسط صاحب‌نظرانی مانند ریچارد کوپر و رابرت کوهن و جوزف نای انجام گرفت. آنها معتقد بودند روابط بین‌الملل دیگر نمی‌تواند به مثابه رقابت ژئواستراتژیک بین دولتها درک گردد. موضوعات اقتصادی، کانالهای جدید ارتباطی و الگوهای جدید همکاری، سیاست جهانی را به وجود آورده است که در آن اقتصاد سیاسی بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی نقش مهمی ایفا می‌کنند. به هر حال، اقتصاد سیاسی بین‌الملل تا کنون توانسته سهم مهمی در بررسی و پژوهش موضوعات بین‌المللی ایفا نماید.

از طرف دیگر، با تسامح می‌توان منطقه واقع شده در نقطه پیوند سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا را خاورمیانه نامید که شامل کشورهای عربی منطقه، ایران و ترکیه است. این منطقه مهد تمدن‌های باستان و ادیان الهی و منبع ۶۰ درصد نفت جهان، تقاطع حرکت و تجارت و یکی از پرتنش‌ترین مناطق حال حاضر دنیاست. خاورمیانه همواره مامنی برای تروریسم، بنیادگرایی و تنش‌های مذهبی و قبیله‌ای بوده که البته ساختار اقتصادی تک محصولی و ساختار سیاسی عمدتاً ضددموکراسی دولتهای منطقه هم در این تنش‌ها موثر بوده است. می‌توان گفت تاریخ سیاسی خاورمیانه در مقاطعی شاهد ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، دوره

استعماری، تولد یا ایجاد کشورهای جدید و حرکت‌های نامنظم به منظور توسعه سیاسی و اقتصادی بوده است. (Klare, 2009:46)

این منطقه، در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یک نقش مهمی را در معادلات جهانی بازی کرده و به دلایل مختلف ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در اقتصاد سیاسی بین‌الملل از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شده است. با این حال، به دلیل مسایل و موضوعاتی مانند حاکمیت فضای امنیتی و ایدئولوژیک و گسترش جنگ‌های عقیدتی و حکمفرمایی دولت‌های اقتدارگرا در دوره پس از جنگ سرد، این منطقه نتوانسته به مانند منطقه شرق و آسیای جنوب شرقی گام‌های بلندی را به سمت توسعه و پیشرفت بردارد و به رغم داشتن پتانسیل‌های مهمی برای رشد و توسعه اقتصادی نتوانسته خود را از وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی برهاند و در موقعیتی نسبتاً برابر با بازیگران قدرتمند نظام بین‌الملل قرار دهد.

بنابراین، این پرسش مهم مطرح می‌گردد که چرا منطقه خاورمیانه در جهان جهانی شده با وجود ظرفیت‌های فراوان طبیعی و انسانی نتوانسته در اقتصاد سیاسی بین‌الملل نقش مهم و پیشتازی را ایفا نماید؟ در پاسخ، فرضیه بدین صورت ساماندهی شده که: حاکمیت ایدئولوژی و فضای امنیتی که از دولت‌های منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای نشأت می‌گیرد، منطقه خاورمیانه را از توسعه و پیشرفت واقعی و اساسی دور ساخته است.

پیشینه پژوهش

به رغم اهمیت و حساسیت مبحث توسعه در خاورمیانه، آثار قابل توجهی مخصوصاً به زبان فارسی در این زمینه انتشار نیافته است؛ با این حال، برخی از مهمترین تحقیقات در این زمینه در ذیل، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

محمد حسین حافظیان در مقاله "آینده توسعه در خاورمیانه: چالشها و چشم اندازها" (فصلنامه سیاست، بهار ۱۳۸۹) چارچوب تحلیلی نخبه‌گرایی را برای درک علل توسعه نیافتگی منطقه خاورمیانه برگزیده است و چنین نتیجه می‌گیرد که پیش شرط دستیابی به توسعه پایدار در منطقه، دموکراتیزه شدن همه کشورها و پذیرش نظام اقتصادی بازار آزاد است.

حسین پوراحمدی در کتاب "اقتصاد سیاسی تحولات نوین خاورمیانه" (۱۳۸۸) با طرح این پرسش که عناصر و ساختارهای اقتصادی سیاسی داخلی و خارجی تاثیرگذار بر سیر تحولات

نوبین خاورمیانه به ویژه طی سال‌های آغازین قرن جدید کدامند؟ به آزمون فرضیه زیر می‌پردازد: تعامل ساختارهای اقتصاد سیاسی جهانی و حوزه‌های منطقه‌ای قدرت، امنیت و انرژی-اقتصاد سیاسی خاورمیانه- روند تحولات در خاورمیانه معاصر را توضیح می‌دهند.

محمود سریع القلم در مقاله "نظام بین‌الملل و ژئوپولیتیک جدید خاورمیانه" (پژوهشنامه علوم سیاسی، زمستان ۱۳۹۵) بر این باور است که آمریکا و روسیه از ساختار دوقطبی {منطقه خاورمیانه} برای فروش اسلحه و تعادل اقتصادی بهره‌برداری می‌کنند و آن را به عنوان اهرم در تشدید یا کاهش اختلافات فی مابین، به کار می‌برند. این سیستم دوقطبی با ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود در پی تقابل و تضعیف یکدیگر هستند. تداوم این سیستم دوقطبی، از یک سو تابع امکانات مالی بازیگران منطقه‌ای و از سوی دیگر، پیرو نتایج مذاکرات آمریکا و روسیه در مورد اختلافات دوجانبه و اروپایی خواهد بود.

حمید احمدی در مقاله "خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد" جایگاه خاورمیانه در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد را مورد بررسی قرار داده است. به باور وی پیدایش یک سوپر بلوک صنعتی و موضع یکپارچه آن در برابر چالش‌های ضد نظام جهانی سرمایه‌داری، عمده‌ترین تحول در دوران پس از جنگ سرد می‌باشد. خاورمیانه با توجه به اهمیت استراتژیک خود، برای نظام جهانی از موقعیتی ویژه برخوردار است و هرگونه بحران و بی‌ثباتی در آن می‌تواند تأثیرات عمده بر ساختار نظام جهانی بگذارد. در این راستا، هرگونه چالش با قواعد حاکم بر نظام جهانی، به ویژه تلاش برای برهم زدن موازنه قوای منطقه‌ای، با واکنش هماهنگ سوپر بلوک صنعتی مواجه می‌شود. وی با آوردن نمونه‌های عراق و افغانستان این فرضیه را به آزمون گذارده است.

فرضیه این پژوهش، با توجه به بینش‌های نظری گوناگون مربوط به روابط بین‌المللی پس از جنگ سرد آن است که برخلاف دو دوره پیشین سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه (یعنی سیاست بازی شرق و سیاست دوران جنگ سرد)، که میان ابرقدرت‌ها رقابت وجود داشت، دوران سیاست بین‌المللی خاورمیانه پس از جنگ سرد شاهد برآمدن یک سوپر بلوک صنعتی شمالی است که تلاش می‌کند کنترل اقتصاد و فرایند سیاسی خاورمیانه را به منظور حفظ

پویایی اقتصاد جهانی سرمایه داری در دست بگیرد، و با سیاست‌های خود که در بردارنده رفتارهای دوگانه در خاورمیانه است، به قاعده مندی نظام جهانی دست بزند. ایشان در نتیجه گیری خود بر آن است که مقایسه تغییر و تحولات پیش و پس از پایان جنگ سرد نشان می‌دهد که تحولی مهم در رابطه با توازن قوا و آرایش نیروها در سطح جهانی روی داده است و برخلاف دوره‌های پیشین، امروزه رقابت اساسی میان بازیگران نظام جهانی وجود ندارد، بلکه یک سوپر بلوک صنعتی شمالی در محور نظام جهانی قرار گرفته و قواید بازی حاکم بر آن را تعیین می‌کند. همچنین مقایسه سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه پیش از جنگ سرد (مساله شرق از آغاز قرن ۱۹، بازی بزرگ در نیمه دوم قرن نوزدهم و دوران جنگ سرد ۱۹۹۱-۱۹۴۵) نشان می‌دهد که جبهه گیری پیشین بازیگران محوری نظام جهانی در برابر یکدیگر از میان رفته است و امکان مانور بازیگران منطقه‌ای برای تامین منافع و افزایش قدرت ملی، چندان وجود ندارد. (فصلنامه سیاست، پاییز ۱۳۸۸)

چارچوب نظری: اقتصاد سیاسی بین‌الملل

رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوره جدید توسعه نظریه‌های روابط بین‌الملل در شکل جدید احیا شد و در کنار دیگر رهیافت‌ها، ارزش و کارایی خود را در تبیین پدیده‌های بین‌المللی نشان داد. آشکار شدن اهمیت اقتصاد سیاسی بین‌الملل با چالش‌های نوین اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ در ارتباط بود، از جمله افزایش قیمت نفت به وسیله اوپک و فشار کشورهای در حال توسعه برای رسیدن به نظم نوین اقتصادی بین‌الملل. این نظم به نظریه‌هایی که بر ماهیت و ساختار اقتصاد جهانی متمرکز بودند، اهمیت می‌داد. چالش‌های اقتصادی ناشی از پایان جنگ سرد و جهانی شدن، اهمیت اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در مطالعه روابط بین‌الملل بیشتر کرد. (وودز، ۱۳۸۳: ۶۴۱)

رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیانگر روشی است که توضیح می‌دهد اقتصاد بین‌الملل چگونه از نظر سیاسی شکل می‌گیرد و چگونه ساختارهای سیاسی نظام اقتصاد بین‌الملل را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در یک کلام اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیانگر ارتباط و تاثیرات متقابل سیاست و اقتصاد در روابط بین‌الملل است. این رویکرد تلاشی است برای از بین بردن تفاوت مصنوعی میان امور اقتصادی و سیاسی در داخل کشورها و نظام بین‌الملل. بدین ترتیب،

مساله اساسی در رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل نحوه تعامل دولت و بازار و سیاست و اقتصاد در سطوح داخلی و بین‌المللی است. (کاکس و دیگران، ۱۳۸۴: ۴) رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل به ویژه در دوران پس از جنگ سرد که اهمیت موضوعات امنیتی به عنوان اهداف سیاست‌های علیا جای خود را تا حدودی با موضوعات سیاسی و اقتصادی اهداف سیاست‌های سفلی تغییر داد، مبنای چارچوب بندی رویدادها، فرایندها، تحولات و پیوندهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و امنیتی خرد و کلان قرار گرفته است. (پالان، ۱۳۸۶)

اقتصاد سیاسی خاورمیانه

در این بخش از مقاله، برخی از مهمترین ویژگی‌های اقتصاد سیاسی منطقه خاورمیانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. اقتصاد سیاسی خاورمیانه را می‌توان با مفهوم کلیدی "رانت" توضیح داد، که در ابعاد مختلف از منابعی خارج از سیستم اقتصادی-اجتماعی و از بیرون، بالا یا زیرزمین، تامین اعتبار می‌کند و طی آن نظام اجتماعی در مدار کار و تولید و تقسیم کار فنی و اجتماعی و در پرتو عقل و علم و اختیار و انتخاب انسان و مدرنیته شکل نمی‌گیرد و رابطه جامعه، دولت و اقتصاد، سست، ضعیف و در حال تداخل و تخریب و تخصم، با یکدیگرند. در چنین شرایطی همواره عوامل بیرونی و خارجی هم بر روند تغییرات در کشورهای خاورمیانه تاثیرگذار بوده‌اند و این تاثیرات از بیرون، که با تحول عمیق، اساسی و ساختاری از درون همراه نبوده، آثار و نتایج مطلوبی برای اکثریت مردم خاورمیانه نداشته است. (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۷۹)

اقتصاد خاورمیانه از یک سو، تحت تاثیر کمبود آب و زمین مناسب برای کشاورزی قرار دارد و از سوی دیگر، به شدت متاثر از فراوانی نفت، به عنوان منبع درآمدی خارج از سیستم اقتصادی است. اقتصاد همه کشورهای منطقه، مستقیم و غیر مستقیم، تحت تاثیر درآمدهای نفتی‌اند و هنگام رونق و افزایش قیمت نفت، کشورهای غیرنفتی از کمک‌های کشورهای صادرکننده نفت و یا درآمدهای برگشتی نیروی کار مهاجرشان به کشورهای صاحب نفت، بهره مند می‌شوند. دین، نفت و دولت، سه عنصر کلیدی در حیات اجتماعی اعراب و مسلمانان‌اند که به ترتیب از آسمان، از زیرزمین و از بالا، زندگی و معاش و دنیا و آزادی و قدرت انتخاب مردم خاورمیانه را تحت الشعاع خود قرار داده و با ورود سرمایه داری و نفوذ دول غربی، با

عامل چهارمی از بیرون و از محیط بین‌الملل نیز در رابطه ضعف و وابستگی قرار گرفته است. (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۸۴)

همه کشورهای منطقه خاورمیانه، کشور ثروتمند نفتی نیستند. در حالی که برخی از جمله عربستان سعودی، الجزایر، امارات متحده عربی، لیبی، قطر، عمان، کویت، ایران و عراق ذخایر عظیم نفتی دارند و درآمدهای عمده‌ای از فروش آن به دست می‌آورند، برخی دیگر همچون یمن، سوریه، ترکیه و اردن ذخایر کمی دارند یا اساساً فاقد آن هستند. در نتیجه، درآمد سرانه تولید ناخالص ملی منطقه‌ای به شدت متغیر است. یمن به عنوان کشوری بدون نفت، سرانه تولید ناخالص ملی نسبتاً پایینی دارد. از سوی دیگر، دولت‌های نفتی ثروتمند خلیج فارس همچون کویت، عربستان سعودی و عمان همگی از رفاه اقتصادی نسبی برخوردارند. لازم به یادآوری است که ثروت نفتی، به طور گسترده‌ای در سراسر منطقه گسترش می‌یابد و برای نمونه می‌توان از کارگران مصری در عربستان سعودی یا کویت نام برد که سهم عمده‌ای از دستمزدهای خود را به خانه می‌فرستند. به طور خلاصه، واضح است که به طور کلی کلید رفاه اقتصادی منطقه، در ذخایر نفتی با اهمیت است. (هینز، ۱۳۲-۱۳۱: ۱۳۹۰)

اتکا به درآمدهای نفتی و نوسان در قیمت‌های نفت و ناتوانی در بهبود بهره‌وری، به انزوای این منطقه از اقتصاد جهانی کمک کرده است. دولت که سازمان یافته‌ترین نهاد در کشورهای خاورمیانه است از طریق ارتزاق از منابع نفتی به عنوان منبع عمده مالی انحصاری به حیات خود ادامه می‌دهد و حتی در برابر فشارها و تحولات محیط بیرونی و جهانی نیز سعی می‌کند از منابع نفتی هم برای پرداخت هزینه‌ها و هم برای حفظ بقا سیاسی خود استفاده کند. منافع طبقه مسلط اقتصادی در کشورهای عربی خاورمیانه به منافع مرکز سرمایه داری نظام اقتصاد سیاسی جهانی پیوند خورده است که آنان را از منافع مردم و روند توسعه اقتصاد ملی مستقل جدا می‌کند. وابستگی مذکور سبب اتصال اقتصادهای کشورهای این منطقه به اقتصادهای کشورهای سرمایه داری و نظام مرکز سرمایه داری می‌شود و آنان را از دیگر اقتصادهای پیرامونی جدا کرده و در نتیجه کاهش تجارت و سرمایه داری را در سطح منطقه سبب می‌شود. (پورا احمدی، ۱۳۸۸: ۲۷۵)

طی سال‌های دهه ۱۹۹۰ اقتصاد خاورمیانه از نظر ارتباط و تداخل با اقتصاد جهانی با

توجه به معیارهای سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، بسیار بسته و در واقع در انزوا قرار داشته است و در پویایی اقتصاد جهانی تاثیر قابل توجهی نداشته است و از ظرفیت‌های آن حداقل بهره گرفته شده است، و نتوانسته است از فرصت‌های موجود در اقتصاد جهانی در این بخش حداقل استفاده را ببرد. همچنین سهم کل منطقه خاورمیانه از تجارت جهانی پایین‌تر از کشورهای همانند ژاپن و چین می‌باشد. در صورتی که، میزان صادرات نفت و گاز را از کل صادرات منطقه کم کنیم به یکی از پایین‌ترین میزان‌های مبادله در میان مناطق مختلف جهان خواهیم رسید. در مجموع می‌توان گفت در این مورد وضعیت خاورمیانه چندان مطلوب نمی‌باشد. علاوه بر این، آمارها بیانگر آنست که تاکنون از پتانسیل‌های تجارت درون منطقه‌ای استفاده نشده است و در واقع زمینه‌های همکاری‌های تجاری کمتری در درون منطقه وجود دارد و از این رو مبادلات بیشتر معطوف به کشورهای خارج از منطقه می‌باشد. (همان: ۲۸۴-۲۸۳)

پیتر برنل و ویکی رندال بر این باورند که کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا با بهره‌گیری از ثروت نفت خود، استانداردهای زندگی‌شان را بالا برده‌اند؛ اما به طور عمده در زمینه دستیابی به تنوع اقتصادی و تامین شغل برای جمعیت جوان و در حال رشد خود، ناکام مانده‌اند. در عین حال، خودکامگی نظام سیاسی و جنگ، کشورهایی همچون عراق را در ردیف کشورهای با درآمد پایین قرار داده است. همچنین رکود گسترده در شمال آفریقا و خاورمیانه نمایان است. این در حالی است که اغلب کشورهای منطقه اخیر منابع فراوانی در اختیار دارند. (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۳۹-۲۴۰)

همانگونه که کشورهای به اصطلاح جنوب و در حال توسعه از همگنی و تجانس چندانی برخوردار نیستند، کشورهای واقع در خاورمیانه نیز از تجانس زیادی برخوردار نیستند. ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرهنگی این کشورها دارای تفاوت‌های معناداری است که به نوبه خود باعث تفاوت در سیاست‌های داخلی و خارجی آنها می‌گردد. شباهت عمده آنها در توسعه نیافتگی و رشد و توسعه کم می‌باشد. اگر چه برخی صاحب‌نظران، کشورهای برخوردار از نفت و اعضای اوپک خاورمیانه را در ردیف "شبه پیرامون" مورد نظر والرشتاین قلمداد می‌کنند و حتی برخی از این واحدهای سیاسی مثل امارات متحده عربی، قطر و کویت از لحاظ درآمد

سرانه بالاتر از خیلی از توسعه یافته‌ها و جزو چند کشور اول دنیا محسوب می‌شوند. با این حال، در مجموع از لحاظ توسعه یافتگی و معیارها و ملاک‌های گوناگون آن، این کشورها در مجموعه توسعه نیافته‌ها و جنوب قلمداد می‌شوند.

بیشتر کشورهای خاورمیانه از نظر درآمد سرانه در رده‌ای بالاتر قرار می‌گیرند تا از نظر توسعه انسانی. این بدین معنی است که این رژیم‌ها در خصوص ترجمه ثروت به بهبود زندگی روزمره شهروندان کار خود را به خوبی انجام نمی‌دهند. کشورها در دیگر نقاط جهان در همان سطح درآمد سرانه، از نظر بهداشت و آموزش کار بیشتری برای جمعیت خود انجام می‌دهند؛ این می‌تواند بدین خاطر باشد که ثروت به طور پایدار نصیب نخبگان می‌شود یا اینک روانه حساب‌هایی در بانک‌های خارجی می‌شود، و یا به هزینه بخش غیر نظامی صرف بخش نظامی می‌گردد. بدین ترتیب، رهبران خاورمیانه تصمیمات بدی در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی می‌گیرند و در نتیجه مردم دچار مشکلات می‌شوند. (Quandt, 1996:9-10)

خاورمیانه با توجه به نقش محوری خود در اقتصاد سرمایه داری، یعنی فراهم آوردن مواد خام مورد نیاز چرخش چرخه‌های صنعت و تولید، بیش هر منطقه‌ای از جهان، برای نظام جهانی از اهمیت برخوردار است. مساله دیگری که باعث می‌شود خاورمیانه برای نظام جهانی و بازیگران اصلی آن اهمیت بیش از پیش داشته باشد، وجود اسرائیل است. اجماع کشورهای عمده صنعتی جهان برای حفظ موجودیت اسرائیل و رویارویی با هرگونه حرکت جهت نابودی آن باعث افزایش اهمیت خاورمیانه می‌شود. از آنجا که ایدیولوژی‌های رادیکال پان عربیسم و بنیادگرایی اسلامی می‌تواند علاوه بر مساله جریان نفت، موجودیت اسرائیل را نیز با چالش مواجه سازد، نظام جهانی و بازیگر اصلی آن، یعنی سوپر بلوک صنعتی شمال، نسبت به هر کشوری که قدرت و مشروعیت خود را بر این اساس استوار سازد حساسیت خاص داشته و با یک اجماع گسترده به رویارویی آن می‌پردازد. (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۹)

خاورمیانه و انرژی

خلیج فارس بدون تردید مخزن انرژی جهان به شمار می‌رود و به تنهایی حدود دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و بیش از یک سوم منابع اثبات شده گاز طبیعی جهان را در خود جای داده است. بزرگترین میدان‌های نفت و گاز جهان در این منطقه یافت می‌شوند. بزرگی میدان‌ها و

ویژگی‌های خاص مخازن، سبب شده هزینه تولید نفت در خلیج فارس به کمترین سطح خود در جهان برسد. (میرترابی، ۱۳۸۴: ۲۷-۲۳) منطقه خلیج فارس و شمال آفریقا، دو منبع بزرگ نفت می‌باشند که از زمان کشف این ماده در اوایل قرن بیست نقش حیاتی در تمدن صنعتی غرب بازی کرده‌اند. نفت را به خون تمدن جدید تشبیه کرده‌اند. منطقه خاورمیانه از حیث دارا بودن این ماده خام در جهان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است و این ماده به مزیت نسبی منطقه تبدیل شده است. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، نفت و نوسانات قیمت آن بحران‌ها و تحولاتی را در منطقه و جهان به وجود آورد و همچنان این ماده خام و سیاست‌های مرتبط با آن نقش بزرگ و تاثیرات زیادی را در ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک خاورمیانه ایفا می‌کنند.

در شرایط جهانی شدن نه تنها اهمیت خاورمیانه و منابع آن کمرنگ نشده، بلکه تولید و مصرف نفت و گاز در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ نسبت به ۳۰ سال گذشته افزایش یافته، تقاضای نفت جهانی در سال ۲۰۱۳، ۹۰ میلیون بشکه در روز بوده است که در سال ۲۰۱۴ به ۹۱/۱ میلیون بشکه در روز رسید. در مجموع آمارها نشان می‌دهد وابستگی به نفت نه تنها کم نشده، بلکه در دهه‌های آینده افزایش هم خواهد یافت و می‌توان ادعا کرد تا ۵۰ سال آینده منابع نفت و گاز خاورمیانه در توسعه اقتصادی کشورهای صنعتی نقشی اساسی خواهد داشت و این اهمیت منابع انرژی فسیلی به صورت حیاتی در جهانی شدن اقتصاد را مطرح می‌کند و اهمیت خاورمیانه را نشان می‌دهد که حتی با کاهش فضای امنیتی دوره جنگ سرد، همچنان یکی از مهمترین نقاط دنیاست. (مرتضوی و علی کرمی، ۱۳۹۳: ۶۸۵)

مشکل عمده‌ای که کشورهای منطقه خاورمیانه با آن گریبان گیر می‌باشند، این است که نفت و انرژی به عنوان ماده خام و اولیه در تاریخ جدید مبادلات این منطقه و دیگر کشورها و مناطق جهان به تقریباً تنها کالای مبادلاتی آنها تبدیل شده است. تک محصولی بودن و اتکای شدید به این ماده خام برای اداره اقتصاد و سیاست و به طور کلی اداره جامعه، این کشورها را به دولت‌های رانتیر تبدیل کرده است. دولت رانتیر و آثار و تبعات آن در عرصه داخلی و نوسانات قیمت نفت و رقابت‌های قدرت‌های بزرگ برای کنترل و مدیریت انرژی منطقه خاورمیانه در عرصه بیرونی دولت‌های منطقه، اقتصاد سیاسی خاورمیانه را به طرز ویژه‌ای

از دیگر مناطق در حال توسعه متمایز ساخته است و چرخه توسعه نیافتگی و وابستگی منطقه را به حرکت در آورده است.

از وجوه توضیح دهنده در امر توسعه نیافتگی کشورهای توسعه نیافته و از دلایل تداوم توسعه نیافتگی آنان در عصر پسا استعماری و دوره جهانی شدن، مبادله نابرابر میان این کشورها و کشورهای توسعه یافته می‌باشد. رابطه مبادله نابرابر در منطقه خاورمیانه نسبت به برخی از مناطق توسعه نیافته و در حال توسعه از عمق و وسعت بیشتری برخوردار است. بعد از بیش از یکصد سال از کشف نفت و استخراج آن، دغدغه و نگرانی اصلی کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، سرمایه گذاری در زمینه اکتشاف و استخراج منابع نفت و گاز منطقه می‌باشد و هنوز مزیت نسبی این کشورها، استحصال و فروش منابع زیرزمینی خود می‌باشد. فروش منابع زیرزمینی و رانتی که در حجم زیاد و قیمت ارزان به فروش می‌رسد و در عوض محصولات صنعتی و مصرفی به قیمت‌های گزاف وارد می‌شود، رابطه نابرابر در منطقه را تداوم بخشیده است.

قدرت‌های بزرگ صنعتی به دنبال کسب انرژی و رقابت اقتصادی با یکدیگر همواره به مسایل خاورمیانه حساسیت نشان داده‌اند و این در حالی است که با تبدیل ژاپن و آسیای شرقی به قطب‌های بزرگ اقتصادی، اهمیت انرژی این منطقه بیشتر شده است. انرژی نیاز مبرم جهان در قرن بیست و یکم است، بنابراین، کشمکش و رقابت برای کسب منابع انرژی هیدروکربنی بین قدرت‌های بزرگی همچون کشورهای اتحادیه اروپا، روسیه، چین و ژاپن به منطقه ژئواکونومیک خاورمیانه نیز سرایت خواهد کرد. (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۴: ۱۱)

منطقه خاورمیانه به دلایل مختلفی هنوز نتوانسته وارد فاز توسعه یافتگی و طی مراحل مختلف رشد و توسعه شود. در کنار عوامل گوناگون در مسیر توسعه نیافتگی این منطقه، نگارنده بر حاکمیت فضای ایدئولوژیک و امنیتی که برآمده از ماهیت برخی رژیم‌های منطقه و توسعه طلبی قدرت‌های بزرگ می‌باشد، تاکید می‌نماید. در زیر به برخی از مهمترین وجوه و شاخص‌های فرضیه پژوهش پرداخته می‌شود.

ابر بحران اسرائیل و توسعه نیافتگی منطقه

اسرائیل که بر اثر توطئه قدرت‌های بزرگ به ویژه انگلستان در سال ۱۹۴۸ تشکیل گردید، به پایگاه مهمی برای تداوم نفوذ استعماری در منطقه تبدیل شد. بعد از بر چیده شدن استعمار مستقیم و به ثمر رسیدن مبارزه ملت‌های این منطقه برای استقلال، اسرائیل همچنان به صورت عامل تفرقه و تشنج در منطقه باقی ماند و زمینه‌ای برای اجرای اهداف استعماری در منطقه شد. (ساعی، ۱۳۸۸: ۲۲) اکثر دولت‌های خاورمیانه از همان ابتدا با تاسیس اسرائیل در سرزمین فلسطین و بعد در فضای جنگ سرد، به جای آنکه نیرو، منابع و امکانات خود را صرف ایجاد و گسترش اقتصادهای ملی قوی، تقویت شهروندان وفادار، تحصیلکرده و مرفه و برقراری نهادهای سیاسی دموکراتیک و بادوام کنند، به سمت تضادها، تنشها و جنگ‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی منحرف کردند. آنها به جای اینکه در برابر این جنگ‌ها و تهدیدهای امنیتی، از خود ظرفیت و توانایی بسیج منابع داخلی و خارجی در جهت تقویت صنعتی و اداری، نشان دهند و دولت‌هایی قوی، منعطف و پاسخگو و سازنده، در جهت دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی داخلی شکل دهند، در چارچوب وابستگی وارد بازی ابرقدرت‌ها و ابزار تامین ثبات و امنیت بین‌الملل متصوره شدند. (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۹۰)

یکی از اصول فروش اسلحه در آمریکا و اروپا به کشورهای عربی این است که برتری راهبردی اسرائیل نسبت به آنها حفظ شود. (WRIGHT, 2016) از منظر ژئوپلیتیکی، بالکانیزه کردن خاورمیانه و جلوگیری از تمرکز قدرت یا ائتلاف‌های بزرگ در مسیر امنیت ملی اسرائیل است. اسرائیل، بقا و رشد خود را از یک سو در گرو برتری نظامی، اقتصادی و علمی و از سوی دیگر، مستلزم وجود محیط ژئوپلیتیک آمیخته به اتحادها و ائتلاف‌های مطمئن و نیمه مطمئن با اعراب، طولانی شدن اختلاف‌های منطقه‌ای و جلوگیری از برنامه‌های هسته‌ای کشورهای خاورمیانه تلقی می‌کند. حمایت گسترده جامعه یهودیان آمریکا و همکاری دولت‌های اروپایی و آمریکا، این ماتریس محاسباتی و قدرت را حفظ می‌کند. (سریع القلم، ۱۳۹۵: ۱۳۰) در این شرایط موجودیت رژیم اسرائیل به یک عامل امنیتی و ابر بحران در قلب منطقه خاورمیانه تبدیل شد و جنگ‌های متعددی را در منطقه به وجود آورد و سبب مداخله قدرت‌های بزرگ برای حل بحران اعراب و اسرائیل گردید. در چنین فضا و شرایطی توسعه به امری ثانویه در منطقه

تبدیل گردید. اگر چه رژیم اسرائیل خود با کمک آمریکا و یهودیان این کشور جزو معدود واحدهای سیاسی موجود در منطقه می‌باشد که گام‌های مهم و اساسی را در مسیر توسعه برداشته است.

امنیتی شدن خاورمیانه و تداوم توسعه نیافتگی

از جمله ویژگی‌های برجسته و شاخص منطقه خاورمیانه در فضای پس از جنگ سرد و ورود به عصر جهانی شدن در دهه ۱۹۹۰، تبدیل شدن آن به عرصه رقابت و کشمکش میان قدرت‌های بزرگ بود. به گونه‌ای که می‌توان گفت جنگ سرد در این منطقه نه تنها خاتمه نپذیرفت بلکه به انحای مختلف تداوم یافت. این قدرت‌ها به منظور دست یافتن به مزایای روزافزون اقتصادی به ویژه انرژی و نیز رقابت‌های امنیتی، این منطقه را به عرصه‌ای برای رقابت میان خود تبدیل نمودند. استعمار نو در شکل هژمونی قدرت‌های بزرگ من جمله ایالات متحده در این منطقه در اوایل قرن بیست و یک ظاهر شد و این کشور در قالب راهبرد مبارزه با تروریسم و راه اندازی جنگ‌های افغانستان و عراق و مداخله در بحران‌های سوریه و عراق فضای امنیتی را بر منطقه حاکم نمودند. نتیجه مستقیم این بحران‌ها و مداخلات قدرت‌های بزرگ در امور منطقه خاورمیانه جایگزینی گفتمان امنیتی به جای گفتمان توسعه و عقب ماندگی و عقب نگه داشته شدگی روزافزون این منطقه می‌باشد.

در این راستا، ادغام منطقه پرآشوب خلیج فارس در پروژه جهانی سازی، با ابزارهای قهرآمیز و اشاعه لیبرالیسم متکی بر ارزش‌های آمریکایی در قالب طرح‌های نوین دنبال می‌شود. طرح خاورمیانه بزرگ و مبارزه با تروریسم، مملو از ارزش‌های غربی و لیبرالیستی، طرحی منسجم برای نیروی موثر با عناصر تشکیل دهنده خشونت و شکاف در سازمان‌های تروریستی و حامیان آنها و تامین امنیت پایدار در منطقه برای منافع ایالات متحده می‌باشد. (طاهری و زارع، ۱۳۹۱: ۲۸)

از آنجا که نفت از کالایی سیاسی به کالایی امنیتی تبدیل شده است و در وابستگی متقابل امنیتی میان دنیای صنعتی و خاورمیانه نقش دارد، اهمیت ویژه‌ای یافته است. ارتباط نظم داخلی کشورهای خاورمیانه با نظم منطقه‌ای و بین‌المللی بدیهی‌ترین عنصر بین‌المللی شدن امنیت خاورمیانه است. با وابستگی امنیتی میان خاورمیانه و دنیای صنعتی، نفت به سوی

امنیتی شدن سوق پیدا کرده؛ موضوعی که بین‌المللی شدن امنیت خاورمیانه را در پی داشته است. (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۱۹) بدین سان، ماهیت اساسا اقتدارگرای دول منطقه خاورمیانه و حضور و سیطره قدرت‌های فرامنطقه‌ای، فضای منطقه‌ای را به شدت امنیتی نمود. "امنیت" جای "توسعه" را گرفت و رژیم‌های منطقه در یک رابطه حامی و پیرو با حامیان خارجی خود، در جهت نیازها و الزامات آنها عمل کردند و غیر از شرکت‌های نفتی، کمپانی‌های صنعتی، از سرمایه‌گذاری در خاورمیانه، به دلیل "ریسک‌های سیاسی" این منطقه بی‌ثبات منع شدند و در مقابل صدور نفت، هزینه‌ها و خریدهای نظامی و تسلیحاتی به نحو سرسام آوری بالا رفت (Anderson, 1992: 169) راهبردهای امنیتی ایالات متحده آمریکا در مقطع پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و جنگ‌های این کشور در افغانستان و عراق این فرایند را تشدید کرد و بنیادگرایی، تروریسم و جنگ‌های ایدئولوژیک نیز آن را گسترش داد.

روی هم رفته در سطح منطقه‌ای، خاورمیانه بیشترین آسیب را از نزاع ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ خواهد دید. تنها در خاورمیانه و به ویژه در یمن، عراق و سوریه است که بازیگران بومی، منطقه‌ای و بین‌المللی، فعالیت مستقیم نظامی دارند. منافع روسیه و آمریکا و نوع تعاملی-تقابلی که در پیش می‌گیرند، در تعیین سرنوشت سوریه، عراق، داعش، اقلیم کردستان و منافع ترکیه در خاورمیانه نقش مهمی خواهد داشت. حد و مرز این خط تعامل-تقابل مشخص نیست و هر دو بازیگر در جریان وزن‌گذاری متغیرها هستند. (سریع القلم، ۱۳۹۵: ۱۲۵) همه این مسایل شرایطی را در منطقه به وجود آورده است که به تعبیر "آندره گوندر فرانک" توسعه نیافتگی منطقه را توسعه داده و امیدها را برای رشد و پیشرفت منطقه نقش بر آب نموده است.

ایدئولوژی و توسعه توسعه نیافتگی خاورمیانه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ادعاهای ایدئولوژی لیبرال دموکراسی را در امور سیاسی اقتصادی و اجتماعی فرهنگی حیات بشری دو چندان نمود. کنشگران آن با غرور و تکبری کم نظیر مدعی شدند که پایان تاریخ فرا رسیده (فوکویاما) و آخرین انسان و آخرین ایدئولوژی که همان لیبرال دموکراسی باشد، بی رقیب سرنوشت بشری را رقم خواهد زد. بازتاب این امر در منطقه خاورمیانه که خاستگاه ادیان الهی و به ویژه اسلام می‌باشد، به شکل تعارض میان اسلام و ایدئولوژی لیبرال دموکراسی جلوه گر شد. تعارضات ایدئولوژیک

در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از اواخر قرن بیستم به این سو بر مشکلات منطقه خاورمیانه افزوده است. این معضل به ویژه در اوایل قرن بیست و یک با گسترش طلبی ایدئولوژی لیبرال دموکراسی آمریکا در منطقه و بحران‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای در عراق، سوریه و یمن و دیگر نواحی منطقه، خاورمیانه را وارد فاز جنگ‌های عقیدتی کرده است. از این منظر خاورمیانه امروز به مانند نیمه اول قرن هفده در اروپا دچار ستیزها و تنش‌های عقیدتی و ایدئولوژیک شده و سرنوشت روشنی در افق برای آن ترسیم نیست.

نتیجه‌گیری:

با وجود همه پیشرفت‌های جهانی و قرار داشتن برخی از ثروتمندترین کشورهای دنیا در منطقه خاورمیانه، هنوز نمی‌توان این بخش از جهان یا برخی از کشورهای آن را توسعه یافته دانست. منطقه خاورمیانه بر اثر عوامل مختلف داخلی و خارجی مانند بسیاری از مناطق دیگر جهان در دوره معاصر در پیرامون نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار گرفت. به رغم دستیابی بیشتر کشورهای منطقه به استقلال در قرن بیستم، به دلیل عمق و گستردگی زنجیرهای وابستگی، کشورهای این منطقه عملاً در عصر پسا استعمار نه تنها نتوانستند گام‌های محکمی را به سمت توسعه بردارند بلکه اقتدارگرایی حکومت‌ها، ماهیت رانتی دولت‌ها و مهمتر از همه، حاکمیت فضای امنیتی ایدئولوژیک پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر این منطقه موجب گردید توسعه واقعی در این منطقه شکل نگیرد و همچنان این منطقه از جهان در مدار توسعه نیافتگی باقی بماند. به عبارتی، می‌توان گفت خاورمیانه قربانی اختلافات ایدئولوژیک خود در درون و رقابت قدرت‌های بزرگ و جهانی از بیرون شده است. با این حال، تفاوت‌هایی میان کشورهای موجود در این منطقه از حیث درجه توسعه نیافتگی وجود دارد که قابل ملاحظه می‌باشد و حتی برخی از واحدهای سیاسی این منطقه خیزهای را به سمت درجاتی از توسعه و نوسازی برداشته‌اند.

آنچه در پایان قابل ذکر می‌باشد این است که دولت‌های خاورمیانه در امر توسعه می‌بایست از وجوه مشترک فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برخوردار از قابلیت نوسازی و توسعه از یک سو و تجربه چند صد ساله کشورهای توسعه یافته به ویژه منطقه آسیای جنوب شرقی از سوی دیگر بهره گرفته و جامعه و کشور خود را در مسیر نوسازی و توسعه قرار دهند.

منابع فارسی:

کتاب

- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۲)، *نوسلفی‌گری و جهانی‌شدن امنیت خاورمیانه*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پیتر برنل، ویکی رندال (۱۳۸۹)، *مسایل جهان سوم؛ سیاست در جهان در حال توسعه*، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، نشر قومس
- پالان، رونن (۱۳۸۶)، *اقتصاد سیاسی جهانی: رویکردهای نوین*، مترجم حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران، نشر مهاجر
- جفری کمپ، رابرت هارکاوی (۱۳۸۳)، *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، ترجمه: سید مهدی حسینی متین، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- رابرت کاکس و دیگران (۱۳۸۴)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی‌شدن*، مترجم حسین پوراحمدی، تهران، نشر قومس، چاپ اول
- میرترابی، سعید (۱۳۸۴)، *مسایل نفت ایران*، نشر قومس
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۷)، *اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی*، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- هینز، جفری (۱۳۹۰)، *مطالعات توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی، تهران، آگه
- وودز، نگرو (۱۳۸۳)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن*، در *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، جان بیلیس و استیو اسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

مقالات

- ابوالقاسم طاهری، مهدی زارع (۱۳۹۱)، *بررسی اهمیت انرژی منطقه خلیج فارس در راهبردهای سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا*، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دهم، بهار
- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، *خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد*، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳

- حافظیان، محمد حسین (بهار ۱۳۸۹)، آینده توسعه در خاورمیانه: چالش‌ها و چشم اندازها، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱
- خدایار مرتضوی، فریبا علی کرمی (۱۳۹۳)، ژئواکونومی خاورمیانه و جهانی شدن اقتصاد، فصلنامه سیاست، دوره ۱۲، شماره ۳
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۵)، نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان

پایان نامه

- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۸) اقتصاد سیاسی تحولات نوین خاورمیانه، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی
- ساعی، احمد (۱۳۸۸) توسعه نیافتگی در دوران پسااستعماری، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

English resources

Book:

- Klare, Michael (2008) **Rising powers, shrinking planet**, the new Geopolitics of energy, New York

Articles:

- Anderson, Lisa (1992), **Remaking the Middle East: the Prospects for Democracy and Stability**, in ethics and international Affairs, VOL.6
- Kuandt William B.(1996), **the Middle east on the Brink: prospect for change in the 21 century** ,Middle east journal,vol.50,No.1,winter